

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به جوائز السلطان بود.

عرض کردیم در اثناء بحث تصادفا بحث قبلش که بیع مصحف بود، آن جمع بندی نهایی نشد. البته صحبتهايش را کردیم چون جمع بندی نهایی نشد، گفتیم در یکی از این بحث ها اول یک جمع بندی آن را بگوییم بعد برگردیم به بحث خودمان، جوائز السلطان.

بحث جمع بندی راجع به مصحف، عرض کردیم عده ای از مسائل راجع به مصحف مطرح است. مثل خرید و فروش خود مصحف، مثل اجاره کردن شخص برای اینکه مصحف را بنویسد. مثل ارث مصحف، مثل مسئله قرائت مصحف، مثل تعلیم مصحف، مثل جعل مصحف مهر، یعنی تعیین مصحف به عنوان مهر و الی آخره...

عده ای از مسائل مطرح بود. در عده ای ما نصوص داریم. بعضی از اهل سنت بعضی از ما، از صحابه، از تابعین، تابع التابعین، در اینها داریم. یک قسمت هایی هم انصافا برای ما هنوز هم روشن نیست. جنبه های تعبدی دارد که حالا بعد روشن تر بشود.

عرض کردم در این مجموعه ای که برمی گردد به مصحف حالا غیر از مسئله مثل مهر، مهر زن را تعلیم مصحف قرار بدهد، ما دو دیدگاه کلی مطرح کردیم. یکی اینکه مصحف را به عنوان یک امر فرهنگی که زیربنای معارف دینی است، اصولا اجل از مال حسابش نکنیم. و این اجل از مال حساب کردن به معنای این است که پولی در مقابل آن برخورد نشود، گرفته و داده نشود، مگر از اموال عمومی مثل بیت المال. یک اموال عمومی برای آن قرار بدهیم. چون بخش های فرهنگی است، خرید و فروش مصحف، تعلیم مصحف، قرائت مصحف، تمام اینها.

حالا مسئله ارث چون یک مسئله شخصی است، بالاخره شخصی فوت کرده مصحف، آن نه. اما آنچه که برمی گردد به شؤون مصحف در جمیع مراحلش به عنوان یک عمل فرهنگی اساسی و زیر بنا در اسلام که تمام اینها اقتضاء می کند مجانی باشد.

این احتمالش هست. عرض کردم از بعضی کلمات اهل سنت هم خواندیم، آنچه که ما الان در روایات خودمان داریم، در روایات خودمان، یکی قرائت مصحف است که پول نگیرد مگر و یجری علیهم من بیت المال، یکی هم برای کسانی که مصحف را بلد بودند حضرت

به اصطلاح آن دویست دینار چقدر، برای سالشان قرار داد. خب مبلغ خیلی سنگینی هم بود. البته این روایات هر دوسه تایش سندش خالی از مشکل نیست.

و انصافا الان دلیل الزام آور روشنی در این جهت نداریم. اما کار، کار خوبی است. که این کار اموری که بر می گردد به مصحف تمام اینها مجانی باشد به این معنا که از یک جهت عام اداره بشود.

نکته دیگری که در اینجا هست در فرع این مسئله، چون مسئله فرع هم دارد. آیا مراد از بیت المال در اینجا مثل اذان، همان بیت المال مراد است؟ یا مراد یک جهت عمومی است؟

ظاهرا در اینجا بیت المال مثل بقیه است یجری علیهم من بیت المال فرق نمی کند. ولی چون سندش ضعیف است، سند این حدیث ضعیف است روشن نیست، بعید نیست ما در اینجا به خلاف اذان، معتقد بشویم از اموال بیت المال باشد، یا عنوان وقف عام باشد، یا عنوان های عمومی خیرات باشد. افرادی در یک محله جمع بشوند بگویند آقا برای خرید و فروش مصاحف یک پولی بدهید، تبرع هدیه بدهید، می خواهیم قرآن بخریم. یا مثلا کسی را می خواهیم بیاوریم قرآن بخواند، یا کسی را می خواهیم بیاوریم تعلیم بچه ها یا دخترها... ظاهرش این است که عرض کردم کلمه بیت المال سابقا متعرض شدیم در بحث اذان ظاهرش آن مالی است که در خود بیت المال است، آن مال عمومی.

مثلا در باب اذان اگر مردم محله جمع بشوند پولی قرار داده بشود، اگر گفتیم اخذ اجرت بر اذان حرام است، این هم حرام است. این که مردم جمع بشوند این بیت المال نمی شود. بیت المال آن است که اعتبار قانونی دارد، حساب دارد، کتاب دارد، این تبرعات است. این شخصی هم می شود. گاهی هم ثلث به اصطلاح، می گویند مصرف گفته ثلثش را گذاشته برای خیرات، یکی از این خیرات دعوت از قراء و به قراء پول دادن. اگر می خواست به موذن پول بدهد داخل در اجرت می شد، چون موذن اگر می خواهد از اجرت خارج بشود، باید برود در بیت المال فقط. بقیه اش دیگر اجرت یا جعل است. اجر به اصطلاح جعله اجاره است یا جعله.

اما در بحث مصحف چون لفظ بیت المال به سند واضحی نیامده و نکته اساسی اش هم این است که این جزو به اصطلاح برنامه های فرهنگی اساسی در دنیای اسلام است، می شود پول را داد ولو از بیت المال نباشد. عده ای جمع بشوند یا یک نفر تاجر خودش از اموال خودش از ثلث خودش، شئون قرآنی را ترویج بکند از پول خودش. برنامه های تلوزیونی بگذارد، سایت بگذارد، نمی دانم فلان نوار، انواع نوار، همه را قرار بدهد مجانی در اختیار مردم راجع به قرآن. ظاهرا اشکالی ندارد، ظاهرا. یعنی بر فرض هم بگویم بیع مصحف لا يجوز،

ظاهرا این اشکال ندارد و این مسئله اش مسئله به اصطلاح مثل بیت المال است. چون دلیل بیت المال در اینجا قوی نبود، و الا دلیلش قوی بود مشکل بود. باید فقط بیت المال بر می داشت.

این راجع به بخش اول بحث.

س: یعنی این اهم مصادیق بیت المال حساب می شود دیگر

ج: جزو بیت المال هست، اما الزام نیست، شواهدی بر الزامش نداریم.

س: شخصی هم پول بدهند، دو نفر شخصی هم باز این می شود گرفت

ج: بله، این هم تبرع کرد، بیاورد قاری قرآن بیاورد این قدر به او پول بدهد. ظاهرا صدق می کند. تبرعات باشد، تبرعات شخص باشد، اهل محل باشد، برای تعلیم قرآن، برای ترویج قرآن. اصلا به افراد پول بدهند بگویند هر کدام یک صفحه قرآن بنویسند، یک پولی بگیرند بنویسند. یا اصلا بدهد به یک خطاطی بگوید یک قرآن بنویس این قدر به شما می دهیم. ظاهرا اینها مشکل ندارد و عنوان جعل و اجاره و اینها هم بر اینها صدق نمی کند.

اما عنوان بیت المال هم صدق نمی کند. اشتباه نشود.

س: خلاصه در مقابل عمل مومن هست دیگر

ج: در مقابل عمل هست، اما به عنوان خود عمل داده نمی شود. از یک پول خیرات است. به عنوان یک عمل

س: نه خیرات نیست که، می گوید من این پول را، واقف می گوید این زمین را وقف کردم از درآمدش مثلا قاری ها استفاده کنند.

ج: می گویم دیگر، خیرات است دیگر یعنی پول

س: نه دیگر در مقابل عملی قرار شکل گرفت، خیرات نیست که

ج: می دانم، لذا عرض کردم مثل اذان اگر باشد این اشکال دارد چون اذان باید از بیت المال باشد.

س: جهت خاصی را تعیین کرده

ج: می دانم، اما این

س: یعنی در مقابل این عمل

ج: می دانم اما در مقابل ملک کسی نمی شود، چون وقف است تحریر ملک است. این کاری که الان قرآن نوشت، ملک کسی نمی شود. این مسجد است مال خداست لله. زمین را وقف کردی ملک کسی نمی شود. مراد از خیرات این است.

بخش دوم مسئله بخش به حساب فرعی و جزئی مسئله است. که عرض کردیم در کتب اصحاب ما از این زاویه بحث شده است. اصلا زاویه بحث این است. به عنوان یک کتاب که ملک من است یا به عنوان یک عمل که ملک من است و یک کتاب... عرض کردیم آنهایی که ما داریم راجع به بیع مصحف روایت داریم معارض دارد دو سه جور تعبیر دارد، میبچ دارد، به اصطلاح غیر میبچ دارد. فرق بین بیع و شراء دارد. و روایات معتبره دارد که نگو خود مصحف می خرم یا خط مصحف، بگو مثلا جلدش و یا ورقه را می خرم.

عرض کردیم مرحوم مثل شیخ انصاری فتوا دادند، عده ای از علما هم مثل مرحوم صاحب جواهر هم فتوا به جواز دادند. لکن انصافا مشکل است لا اقل احتیاط وجوبی اش این است. روایات بد نیست و قابل این در آن درجه نیست که بخواهیم طرح بکنیم، لا اقل حالا مثل مرحوم شیخ نباشد لا اقل احتیاط وجوبی اش این است که خرید و فروش خود مصحف نشود. این بحث اول راجع به مصحف.

بحث دوم راجع به کتابت مصحف عرض کردیم روایت دارد که کتابت بکند لکن شرط نکند. مقتضای قاعده هم چون حرمت عمل مسلمان است می تواند پول بگیرد. لکن روایتش خیلی چون روشن نیست، انصافا اگر ما باشیم و مقتضای قاعده ظاهرا مشکلی ندارد. حالا احتیاطش هم اگر باشد احتیاط استحبابی است. احتیاط وجوبی اش هم خیلی مشکل است.

بخش بعدی که هست بخش تعلیم قرآن است. به عنوان مهر. این روایت دارد، روایتش هم پیش ما معتبر است، پیش اهل سنت هم معتبر است. و توضیحاتی راجع به این گذشت.

اما غیر از باب مهر، باز هم روایت داریم که امیر المومنین (ع) پول دادند اما روشن نیست. به هر حال تعلیم قرآن جزو مستحبات است و این بحث را ما در بحث اخذ اجرت بر واجبات مطرح کردیم که یکی صفت وجوب منافی داشته باشد، منافات داشته باشد با اخذ اجرت. یکی عنوان قریبی بودن عمل، اصلا قریبی بودن منافات دارد با اخذ اجرت. این دو وجه را متعرض شدیم، در صفت وجوبش قبول کردیم در قریبی بودن قبول نکردیم. و از همین قبیل هم هست قرائت قرآن. الان هم دعوت می کنند قاری می آید می خواند. این اگر نکته ای در، این هم داریم روایت داریم که از بیت المال بدهید در قاری. شخصی داده نشود، لکن روایت سندش روشن نشد. در کتاب جعفریات بود، سند روشنی نداشت و تقبل اصحاب هم برایش روشن نبود.

و طبق قاعده عرض کردیم که قرائت قرآن مانعی ندارد به خاطر اینکه نهایتاً جزو اموال قریبی است و قریبیت با اخذ اجرت منافاتی ندارد. مسلک داعی بر داعی را قبول کردیم. عرض کردیم که این مسلک قابل تصور است.

مسئله بعدی، یعنی اینها هی عناوین رایکی یکی مطرح کردند، استشفاء به قرآن است. این هم مجموعاً روایاتی دارد در بعضی روایات دارد که پول هم گرفتند. اصلاً گفت من تا پول ندهید این کار را نمی‌کنم، و پیغمبر (ص) تأیید کرد. آن روایت بالذات پیش ما نداریم، اما اجمالاً استشفاء یا پول گرفتن به خاطر آن ظاهراً مانعی ندارد.

مسئله بعدی مسئله‌ای است که بر می‌گردد به مسائل جدید مثل این سی دی‌ها و نوارها و و این صحبت‌ها، ظاهراً حکمش حکم آنها را دیگر است. مثلاً یک سی دی برنامه ریزی قرآنی می‌کند، مثل کتابت مصحف است. اگر گفتیم اشکال ندارد آنجا هم اشکال ندارد. اگر گفتیم دارد آنجا هم دارد. ظاهراً در آن جهت فرقی نمی‌کند.

این خلاصه نظر در باب بیع مصحف و فروعی که در این مسئله بود.

برگردیم به بحث خودمان که می‌خواستیم در آنجا بگوییم کجایش روایت دارد کجایش ندارد، چه کار بکنیم، در نهایت عمل.

در مسئله‌ای که در ما نحن فیه بود یکی جوایز سلطان است که بعدش هم باز خرید و فروش مثلاً برویم از سلطان غلات را بخریم، غلاتی که مالیات به عنوان زکات، از مردم می‌گرفتند. باب ۵۳ هم بعد از این جواز الشراء من غلات الظالم، اذالم تعلم بعینها حراما، این هم متعرض این مسئله در باب ۵۲، ۵۱ و ۵۲ و ۵۳. ۵۱ در باب جوایز و هدایایی است که از طرف سلطان داده می‌شود. اسمش جوایز است. اصطلاحی که دارند این است.

این هم راجع به این قسمت.

عرض کردیم راجع به جوایز السلطان هم مثل همین بحثی که در مصحف الان عرض کردیم، دو نکته اساسی است: یک نکته اش اصولاً گرفتن جوایز السلطان به عنوان اینکه تأیید حکومت است، و به عنوان اینکه یک نوع خضوع است اصلاً فی نفسه جایز نیست. نکته اش نکته حکومتی است، نکته اجتماعی است. چون این تأیید نظام است و این نظام، نظام فاسدی است. اموالی را هم که گرفته اموال مردم است حرام است جایز نیست. یک زاویه بحث این است که متأسفانه آقای خویی مطرح نکردند.

یک زاویه بحث هم زاویه شخصی است. پولی که از سلطان می گیرد مثل پولی است که از شخص دیگری می گیرید. یا علم اجمالی دارید یا ندارید. علم اجمالی شبهه محصوره است یا غیر محصوره، الی آخره... انواع احتمالاتی که داده شده است.

و در روایات ما نظر روی همین جهت به اصطلاح اجتماعی است بیشتر. که از نظر اجتماعی قبول بشود یا نه.

عرض کردیم ما در باب این مسائل اجتماعی، ما یک به اصطلاح مثل این مسائل یک منظومه فکری یا یک منظومه علمی را تشکیل می دهیم. ببینید در این منظومه علمی که ما داریم، سلوک اهل بیت (ع) نسبت به حکام ظلمه چطور است؟ چون قبول هدایا یک جزء عمل است. عرض کردیم نسبت به دستگاه های حکومتی و فاسد ما در دنیای اسلام دو تا عرض بسیار عریض متفاوتی داریم. کسانی که می گویند علیه حکومت ظالم باید قیام کرد، قیام مسلحانه کرد، ولو بلغ ما بلغ. این زیدی ها. کسانی که معتقدند غیر از قیام مسلحانه اصلاً آنها کافر هستند، تکفیر می کردند. این خوارج. از این خوارج که آن طرف افتادند بگیرید بیایید تا زیدی ها، بیایید همین جور تا پایین، کسانی که معتقد بودند که با اینها نباید جنگید، اما با اینها هم نباید رابطه داشت. با اینها نباید جنگید اما باید ساکت بود، اما اعلام مخالفت هم با اینها نباید کرد. نباید جنگید و سعی بکنیم به حسب ظاهر موافقت بکنیم، لکن به عملشان نباشیم، به آن کار عملی فتاوی که دارند، آرائی که دارند، همین جور بگیرید حساب بکنید دیگر ماشاء الله خیلی، تا کسانی که می گفتند نه آقا این سلطان دیگر ظل الله فی الارض است و اگر هم من خودم به عنوان فقیه حرف ایشان را قبول ندارم چون سلطان فرمود چشم باید انجام بدهیم و واجب هم هست، يجب علی کل مسلم اتباعه، ولو فاسق هم باشد ولو شراب می خورد، ولو کارهای زشت می کند، به قول آن به قول خودشان عالم اهل سنت فلنا عدله و علیه به اصطلاح فسقه، کاری که خودش انجام داده به خودش بر می گردد. ما دنبال عدالت و دنبال اداره جامعه هستیم.

عرض کردیم این مسئله خودش یک فرعی است از آن مسئله. یعنی فرض کنید مثلاً زیدی ها که با نظام جنگ مسلحانه می کردند، خوب معقول نبود که پول نظام را بگیرند. اصلاً چنین چیزی امکان دارد با او می جنگد معنا ندارد که بیاید پولش را بگیرد. می گوید این سلطان آدم فاسقی است باید برش داریم، آن وقت به او هدیه بدهد، هدیه او را قبول کند، قطعاً قبول نمی کند.

س: استاد از باب استنقاذ از

ج: استنقاذ و اینها هم سرشان نمی شود آقا، حرام است حرام است دیگر. نه انقاذ سرشان می شود نه استنقاذ، می گویند این کار جایز نیست و اصلاً تمایل به آن، عرض کردم بعضی از اینها که الان هم متأسفانه این زیدی های یمن به ایشان بر می گردند، حالا نمی دانم این زیدی ها بنا بود با آنها هم صحبت کنیم به جایی نرسیده هنوز.

س: یعنی به خاطر باطل بودنش قبول نمی کنند اینها

ج: بله، خب اصلا می گویند باید با او جنگید. اصلا در این عبارتشان هم این کتاب الاحکام

س: حسنین علیهما السلام پس چطور قبول می کردند؟

ج: خب دیگر این حسنین (ع) که تا حالا گفتیم سند روشنی ندارد، این را که می شود جواب داد. لکن اینها اشکالشان به حضرت رضا (ع) و حضرت جواد (ع) که داماد خلیفه بود و حضرت رضا (ع) که ولیعهد بودند. دیدم در یک کتابشان چند دفعه نقل کردند.

علی ای حال یک مقداری این بود. خب کسانی که می گفتند سلطان ظل الله و هم قبول می کردند و هم عمل به فتاوايش، خب قطعا با دیده منت اصلا دنبال آن پولها می رفتند. غرض ما در دنیای اسلام یک عرض عریضی هم در این مسئله پول داریم. دقت می کنید؟ آن وقت آنچه که ما در سیره اهل بیت داریم ائمه علیهم السلام قطعا عمل مسلحانه نکردند. این که مسلم است. امام صادق (ع) امام باقر (ع) حضرت سجاد (ع)، قطعا عمل مسلحانه انجام ندادند، قطعا هم در درگاه آنها نرفتند. از طرف آنها مقامی و پستی و به استثنای قصه حضرت رضا (ع) که رسما که آن هم این قدر فشارها که بر حضرت بود که کاملا واضح و اظهر من الشمس است. قطعا در دستگاه اینها نرفتند، قطعا. قطعا با اینها مخالفت کردند، قطعا کرارا گفتند اینها طاغوت هستند، مخصوصا آن روایت عمر بن حنظله که اصلا اینها طاغوت و قد امروا ان یکفروا به، که احتمالا روایت عمر بن حنظله شاید در زمان همین دوائقی و اینها باشد، زمان بنی عباس باشد. شاید مثلا آن زمان است.

علی ای حال بحث سر این است که ببینید مثلا فرض کنید شهریه نگرفتند. آیا اینها آن عطایی که می آمده، پولی را که سالانه می دادند، ظواهرش نشان می دهد، البته عرض کردم این ظواهر تاریخی است. ظواهرش نشان می دهد که می گرفتند. یعنی یک معامله انقطاع مطلق حتی به لحاظ مالی با حکومت نداشتند. اما اینکه زیادتر بگیرند یا بروند مستخدم بشوند آنجا، بروند آنجا محل خدمتشان بشود و بروند کارمند، این که قطعا نبوده، هیچ در این جهت نبوده است.

عرض کردیم از زمان امام صادق (ع) ما در روایات امام باقر (ع) یا حضرت سجاد (ع) این مطلب را به وضوح نداریم. قطعا خب ائمه (ع) یکی هستند. شاید امام باقر (ع) امام صادق (ع) مصلحت دیدند چنین چیزی را قرار بدهند. ایشان اضافه بر این نکات که با دستگاهها بد بود و با دستگاهها را طاغوت می دانستند و نمی رفتند و رفت و آمد نداشتند، در این روایتی که عمر بن حنظله مطرح می کند اصلا پیشنهاد یک نوع دولت در دولت دادند. اصلا شما بروید خودتان، حالا چه کار بکنیم؟ با این طاغوتها بجنگیم؟ نه خودتان تشکیل دولت بدهید.

.....

که همین ولایت فقیه، اصطلاح ولایت فقیه از این جاست دیگر. لذا این که آمدند می گویند ولایت فقیه در زمان غیبت، ما اصلاً ببینید دقت کنید، ما هیچ روایتی نداریم که یک حکم زمان غیبت را از زمان حضور جدا بکند. نماز جمعه در زمان غیبت، ما چنین چیزی اصلاً نداریم. چیزی در احکام، بله دعا در زمان غیبت داریم،

س: ادله نماز جمعه ناظر به زمان ظهور است دیگر استاد. هر کس سه هفته نمی داند ترک کند و اینها همه مال حضور است دیگر.

ج: دیگر حالا عرض کردم یعنی روایت حالا چون نمی خواهم وارد بحث بشوم. روایتی که امام بفرمایند در زمان حضور مثلاً نماز جمعه واجب است، در زمان غیبت مستحب است مثلاً، یا بگویند واجب تخییری. نه نماز جمعه، هیچ حکمی ما نداریم. هیچ حکمی که فرق بین مقام ظهور و مقام حضور بگذارد نداریم.

بله، احکامی که مثلاً می گویند آقا من شمشیر درست می کنم یعنی به اصطلاح کار من کارخانه تولید اسلحه به اصطلاح ما، به اهل شام، چون شامی ها اموی بودند با امام (ع) سوال از امام باقر (ع) است، امام باقر (ع) در دوران بنی امیه بود. به اهل شام بفروشم؟ امام (ع) می فرماید اشکال ندارد. چون به هر حال

س: مثلاً توقف، ۱۹:۵۲ اینها ناظر به ظهور است دیگر

ج: ظهور غیر از این اصطلاح ماست. آن حضور است.

س: زمان ظهور یعنی حضور نه ظهور به این معنا...

ج: حالا ممکن است در کوفه باشد خدمت امام (ع) نرسد.

س: همین دیگر، زمان

ج: نه حضور یعنی جایی که مثل امام زمان (ع) غایب است، مراد همان غیبت امام زمان (ع) به این معنا.

ببینید آنجا امام باقر (ع) می فرماید الان بفروشی اشکال ندارد، چون اینها اسلحه را می گیرند با روم می جنگند، با دنیای مسیحیت جنگ دارند و این منشأ این می شود که دنیای اسلام حفظ می شود، اما اگر ما خودمان تشکیل حکومت دادیم و اعلام حکومت کردیم، دیگر آن وقت به اهل شام اسلحه نفروش.

این را ما داریم اما این اسمش مقام ظهور و غیبت نیست. خیلی هم روایت قشنگی است به نظر من. حضرت می فرمایند الان اینها در مقابل ولو اموی هستند، در مقابل مسیحیت ایستادند، از دنیای اسلام دفاع می کنند. الان به اینها بخواهی اسلحه بدهی، کارخانه اسلحه داری، به قول ما می گوییم کارخانه، آن موقع شمشیر درست می کردند. حالا بخواهیم مرادفش در زمان خودمان، به اینها بدهی، برای اینکه اینها در مقابل دشمنان ما به کار می برند، دشمنان اسلام، اما اگر بنا شد سلطه مال ما باشد و ما رسماً در مقابل شام اتخاذ دولت کردیم، روایت تصادفاً از امام باقر(ع) هم هست که ظاهراً ایشان قیامی نداشتند مسلحانه، آن وقت دیگر شما حق نداری که به اهل شام اسلحه بفروشی چون دشمن ما هستند.

پس بنابراین این مطلب که زمان ظهور داریم زمان، نه همان ولایت فقیه، ظاهر ولایت فقیه در همین روایت عمر بن حنظله مراد از ظهور و غیبت، جایی که امام هست، جایی که امام نیست، ولو در زمان حضور امام. مثلاً فرض کنید شیعیانی که در خراسان هستند. امکان ندارد خدمت امام صادق(ع) به مدینه برسند. این روایت عمر بن حنظله می گوید خودتان می توانید تشکیل دولت بدهید، خودتان را اوضاع درست کنید، خودتان قواعد را اجرا بکنید.

و من در بحث بنده در بحث ولایت فقیه عرض کردم وقتی دنیای اسلام را نگاه می کنیم طرح های نحوه برخورد با حکومت خیلی مختلف است. الان هم اشاره به آن کردم. خیلی از این طرف، از صفر تا صدش خیلی زیاد است. یکی دو تا نیستند. خیلی انحاء مختلفی علمای اسلام برخورد با حکومت دارند. هیچ کدامشان توش طرح ولایت فقیه نیست. در هیچ کدامشان. این منحصر به امام صادق(ع) است.

س: ائمه علیهم السلام به چند قطبی بودن دامن زدند؟

ج: به چند قطبی نه،

س: پس همین سلیقه های مختلف آن وقت حاکم می شوند

ج: نه آن ای بابا، شما رفتید در بحث دیگر

س: آن که در دسترس است

ج: این بحث اشکال

س: خب خودشان تشکیل حکومت بدهند یعنی چه؟

ج: بحث اشکال ولایت فقیه که مثلاً هر فقیهی باشد چند تا می شود. نه آن بحث باید حل بشود به یک نحوی

س: نه آن جایی که فرمودید دسترسی نیست به امام، مثلاً در خراسان

ج: خب قرار بدهند فقیهی را

س: با سلیقه خودشان یک حکومتی تشکیل بدهند

ج: سلیقه چیست؟ فقیه عرض می کنم. سلیقه کی گفتم؟ بنده سلیقه نگفتم که

امام می خواهد بفرماید شما شیعه ها در آنجا مراجعه به سلطه نکنید. مشکل قضایی هست، یک فقیهی پیدا کنید کارها را دست ایشان بسپارید. فقط علمای ما غالباً از آن روایت بحث قضاوت را درآوردند، لکن چون توش دارد که الی القضاة او السلطان. عده ای گفتند سلطان چون مظهر قوی مجریه است، قضاة هم مظهر قوه قضائیه، پس دو قوه را قوه مقننه هم که اجتهاد است که شأن فقیه است، احتیاج ندارد. در حقیقت سه قوه را پیغمبر (ص) برای فقیه قرار دادند و امام صادق (ع).

یکی افتاء، یکی قاضی بودن، یکی هم حاکم بودن. شما شیعه ها در میان آن وقت آن شرایط تقیه را هم مراعات کنید دولت در دولت تشکیل بدهید.

س: دیگر معنا نداشت حضرت علی علیه السلام مالک را بفرستد به مصر، افراد دیگر را به جاهای

ج: لا اله الا الله، من از یک جا می گویم، امیر المومنین (ع) که حاکم بودند. امام صادق (ع) که حاکم نبود.

س: چه فرقی می کند آخر؟ حاکم قرار شد دیگر حاکم این جور جاها شخصی را نفرستد، هر کس به سلیقه خودش در شهر خودش یک شخصی را علم بکند پیرو او باشد. اینها گفتنی نیست که استاد

ج: نگفتیم ما همچنین حرف هایی که شما زدید. اینهایی که شما فرمودید که من نگفتم. سلیقه و علم و ... که ما نگفتیم.

عرض کنم حضور با سعادتان که قصه امیر المومنین (ع) که حاکم بودند بحث دولت در دولت مطرح نیست. آنجا که اصلاً مطرح نیست. مالک را فرستادند به عنوان استاندار اصلی ربطی به ما نحن فیه ندارد.

ائمه (ع) چون بسط ید نداشتند، خب اینها فکر می کردند خب حالا با حکومت چه کار بکنیم؟ ما گرفتاری داریم، مسائل اختلاف

داریم. امام (ع) از آن طرف می فرمودند که اینها باطل هستند، خب حالا باطل ما چه کار بکنیم بالاخره؟ امام (ع) می فرمایند خودتان قرار

بدهید. مثلاً ما در حنفی‌ها چنین چیزی نداریم، در شافعی‌ها چنین چیزی نداریم. در هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی، بله، در خوارج داریم. در زیدی‌ها داریم. زیدی‌ها خودشان تشکیل حکومت می‌دهند، لکن قیام مسلحانه داشتند، خوب دقت بکنید. زیدی‌ها قبلش قیام مسلحانه داشتند. رفتند همین صعد، همین که الان در یمن هست. همین یحیی بن حسین رفت آنجا اول تشکیل دولت زیدی داد. ایشان قیام مسلحانه کرد عمال دولت را بیرون انداخت، تشکیل دولت داد.

بحث سر این است که ما بدون قیام مسلحانه می‌خواهیم تشکیل دولت بدهیم. نکته فرق این است. بدون قیام مسلحانه. خوارج قیام مسلحانه داشتند. با قیام مسلحانه علیه دولت، گاهی می‌گویم گاهی سه نفر دارد که سه نفر در بیابان همدیگر را دیدند از خوارج بعد با یکی از آنها به عنوان امیر المومنین بیعت کردند. همان جا تشکیل دولت دادند در همان بیابان سه نفری. می‌خواهم طرز تفکر را به شما بگویم. آن چون قیام مسلحانه داشت طبیعتاً تشکیل دولت مطرح است. طبیعی است دیگر قانونی هم هست.

اینهایی که دولت قیام مسلحانه نداشتند، طبیعتاً اهل تشکیل دولت نبودند. چون قیام مسلحانه، بدون پشتوانه قیام مسلحانه که نمی‌شود کاری کرد. اما در فقه اهل بیت (ع) برای اولین بار این مسئله مطرح بود که بدون قیام مسلحانه همان که اسمش ولایت فقیه باشد، یا به اصطلاح امروزی‌ها دولت در دولت. شما با دولت مخالفت نکنید تقیه را مراعات کنید، لکن شؤون خودتان را خودتان اداره کنید، قضاوت را خودتان قرار بدهید. قوه اجرایی را خودتان قرار بدهید. مالیات‌ها را خودتان از هم بگیرید.

س: اقتضای تحکم ندارد در جامعه‌ای که ۲۶:۱۰

زور باید حاکم باشد

ج: خب دیگر این ببینید این معنایش دقت بکنید باز ما چون اینها را می‌شرح دادیم و گذاشتیم آن طرف. این معنایش این نیست که شما ولایت فقیه را باید در جایی بیاورید که حتماً یک حاکم بالاسر باشد، یک حاکم دیگری باشد. نه این می‌خواهد در شرایط حداقلی این را قرار بدهد. حالا اگر فرض کنید فقیهی مبسوط‌ید شد یک منطقه‌ای بنا شد به فقیه برگرداند، خب تمام شد، کل منطقه در اختیار ایشان است. آن دیگر بحث ندارد.

بحث این نیست که طرح بحث این است نه اینکه ولایت فقیه یعنی مقید است به ولایت در ولایت، دولت در دولت. نه این دولت باید تشکیل داده بشود. حالا ممکن است در خیلی از فروع کما هو المتعارف سابقاً و الان در خیلی از کشورهای اسلامی، از قبیل دولت در دولت، فرض کنید در پاکستان، فرض کنید در خلیج، فرض کنید در سعودی، در حجاز، از قبیل دولت در دولت ممکن است باشد. اما در

جای دیگر از قبیل دولت در دولت. فرض کنید سربداران به مرحوم شهید اول نامه نوشتند که آقا ما این منطقه سبزوار را گرفتیم و اینجا حکومت شیعی درست کردیم. شما تشریف بیاورید به عنوان حاکم بر ما حکومت کنید. ایشان هم کتاب لمعه را بنابر معروف برایشان فرستاد که به کتاب عمل بشود.

این اولین باری است که ما داریم که مردم یک منطقه تشکیل حکومت، یعنی قبل از این به این روشنی، مثلاً آل بویه را در بغداد داریم اما نیامدند به شیخ مفید یا شیخ طوسی بگویند آقا بیا شما فتوا بده، حکومت بغداد را ما گرفتیم، یا به سید مرتضی، البته سید مرتضی چون به عنوان خیلی فقیه مطرح نبود. آن زمان هم شیخ مفید هم مطرح نبود، وقتی آل بویه آمدند. مثل ابن قولویه که از قم آمده بود، مثل حالا او هم بله حالا بود یا نبود نمی دانم، و مثل ابو داود ابو الحسن ابن داود، محمد بن احمد بن داود قمی که از بزرگان است، اینها مطرح بودند. نیامدند آل بویه در اختیار حکومت شیعه قرار بدهند.

البته نوشتند که آل بویه گفتند شما الان سلطه دارید، اگر علمای شیعه را بیاورید شما زیردستان، همین خلفای بنی عباس باشد بهتر است. بالاخره شما یک امر و نهی می توانید بکنید. اگر علمای شیعه را بیاورید دیگر باید زیر دست آنها قرار بگیرید امر و نهیتان هم از بین می رود. بهتر این است که علمای شیعه را بیاورید همین بنی عباس بمانند. گفته شده اما من فکر می کنم زیدی بودند اینها بعید است اصلاً اثنی عشر باشند.

س: ۲۸:۲۱

ج: خب دیگر اگر خلافت یعنی حکومت شد فرق نمی کند دیگر. اصلاً در زمان قاجاریه عثمانی ها به همین استانبول می گفتند دار الخلافه. شیعه ها هم به تهران می گفتند دار الخلافه. تبع فی دار الخلافه تهران، آخر اینها می گفتند این هم خلافت است آنجا هم خلافت است.

کیف ما کان دقت بفرمایید اما ما اولین باری که آن که من می دانم اولین بار که شیعه در جایی حکومت را گرفتند، منطقه محدودی هم هست سبزوار یا بیهق قدیم، منطقه محدودی است، در اینجا خواجه علی سبزواری ایشان نامه ای نوشت چاپ شده نامه، ما در بحث ولایت فقیه نامه ایشان را هم خواندیم و عرض کردیم از عجایب این نامه این است که بحث ولایت را هم مطرح نمی کند. در این نامه نمی گوید ائمه فرمودند فقهاء مثلاً اولیاء هستند و واجب الاطاعه هستند و باید به فقهاء، این تعبیر را هم ایشان ندارد. حالا برگردیم به نامه موجود است در کتب اصحاب، علی ای حال بله، نامه ای که شاه طهماسب، فرمان هست نامه که نیست، نامه ای که شاه طهماسب دومین سلطان صفوی

بعد از شاه اسماعیل شاه طهماسب اول، ایشان هم نامه مفصلی دارد به قول مرحوم آقای امینی فرمان الشاهی ازش تعبیر می کند. در کتاب شهداء الفضیله آورده، البته تلخیصش کرده اما چند صفحه اش را در آنجا آورده است.

یک فرمان شاهی شاه طهماسب صادر می کند، سال نهصد و خرده ای که تمام امور مملکت می گوید چون ائمه امر فرمودند در زمان غیبت باید کارها به فقهاء برگردد، ما هم تمام امور مملکت را در اختیار خواجه در اختیار شیخ علی مراد از شیخ علی در اصطلاح این، مرحوم محقق کرکی صاحب جامع المقاصد، ما در اختیار ایشان قرار می دهیم. عرض کردم حتی دارد عزل و نصب رؤسای عساکر، خیلی عجیب است. نصب و عزل رؤسای عساکر، فرماندهان ارتش را هم ایشان باید تعیین بکند. خیلی چیزها دارد، فواید خوبی دارد در بحث ولایت فقیه نامه را معظمش را خواندیم و متعرض شدیم.

این تقریبا به حسب علم ما علم بنده، این اولین متنی است که ما در تاریخ تشیع می بینیم که بحث حکومت را برای فقهاء به عنوان نیابت عامه از طرف حضرت معصوم (ع) مطرح می کند. نامه اول که داریم از سربرداران خراسان خطاب به شهید اول است، طرح ولایت آنجا ندارد، نیابت عامه ندارد. ولذا هم ایشان نیامد خودش، اگر نیابت عامه خودش باید می آمد. ایشان نیامد همان کتاب فقه لمعه را فرستاد که یعنی رجوع به فقهاء. رجوع به فتوای فقهاء. اما مرحوم محقق کرکی نه به عنوان ولی امر قبول کرد. خود ایشان هم چون ساکن نجف بود، تشکیلات در ایران بود، صفویه، ایشان ساکن نجف بود. ایشان سالی یک بار ایران می آمد. شهرهای مختلف می رفت. گاهی حتی دادگاهها سرکسی می کرد. به قول آن زمان سجلات، امروز می گویند پرونده ها، پرونده های دادگاه را بعضی را نگاه می کرد. اگر می فهمید یک قاضی خیلی از نظر علمی دقیق نیست، احضار می کرد پرونده هایش را نگاه بکند چه جور حکم کرده، رسیدگی می کرد، اوقاف غیر اوقاف. این امور را ایشان رسیدگی می کردند، غیر از حالا شیخ الاسلام هایی که در مناطق مختلف بودند مثل مرحوم صاحب وسائل که شیخ الاسلام خراسان بود. ایشان منطقه خراسان دستشان بود. خب ایشان اخباری هم هست، کتاب هایش و وضع زندگی اش، مع ذلک شیخ الاسلام خراسان بود.

این را ما در آنجا توضیح دادیم. این معنای یعنی فقهای ما که آمدند ولایت فقیه هم فهمیدند در حقیقت این معنا را نفهمیدند که همیشه یک حکومتی را فرض کنید شما دولتی را فرض کنید دولت در دولت است. نه این دولت به هر حال باید تشکیل بشود. اگر شرایط مساعد نبود، ولو دولت ظالمی باشد، با مراعات تقیه خودتان تشکیل بدهید، کارهایتان را مراجعه بکنید، آن دولت، اگر شرایط مساعد شد خودتان اقامه دولت بکنید. کسی دیگر بالای سرتان نباشد، نمی خواهد کسی بالای سرتان باشد.

و عرض کردیم زمینه‌های این صحبت ابتدائاً از بغداد شروع شده، اما بغداد عملی نشد. درست است شیعه یعنی آل بویه مسلط به خلیفه بودند. خلیفه حتی مثل عبد ذلیل در مقابل آل بویه بود. اما اینکه بیایند مسلط به فقهای شیعه بشوند، نه این طور نشد. یعنی خودشان را در اختیار فقهای شیعه قرار بدهند، این مطلب نشد.

یک مقداری هم از بحث خارج شدیم.

س: ۴۷:۳۲

ج: دیگر آنهاش بحث‌های دیگری است. بیعت باشد چه باشد، تعدد فقهاء باشد اصلاً

س: نه در زمان حضور، در زمان حضور معصوم لازمه‌اش این است که خونریزی بشود تا حکومت به دست معصوم بیافتد. یعنی مردم

قیام نمی‌کردند واقعا

ج: مجموعه بحثی را که این حقیر در این حدود چهار سال طول کشید در همین جا انجام دادیم، ولایت فقیه ما چهار سال طول کشید.

دیگر این بحثها را بخواهیم تکرار بکنیم طولانی می‌شود.

عرض کنم که مجموعه بحثی که هست خلاصه‌اش این است. آن که الان به ما نحن فیه می‌خواهم برگردد. وقتی که ائمه علیهم السلام قیام مسلحانه نکردند، طبیعتاً یک مثلاً فرض کنید ائمه علیهم السلام شهریه نگرفتند. چرا؟ چون عضو نشدند در دولت. اما شواهد نشان می‌دهد که ائمه علیهم السلام آنچه که حق آنها به عنوان عطاء سالیانه بوده، ظاهراً می‌گرفتند. آن را اسمش را عطاء می‌گذاشتند. عطاء عبارت است مثل همین یارانه نقدی امروز ما، پولی بوده که مستقیماً از خراج بین عامه مردم تقسیم می‌شده است. توضیحاتش را هم عرض کردیم. از زمان عمر که فتوحات زیاد شد، اموالی را به عنوان خراج به همه می‌دادند، به همه اهل مدینه. و عرض کردیم عمر یک تقسیم بندی گذاشت. طبقاتی گذاشت. عثمان هم طبقاتی را شکل دیگری کرد. امیر المومنین (ع) هم طبقات را برداشت که مشکلات برای امیر المومنین (ع) درست شد. اصل مشکلات امیر المومنین (ع) طبقات عمر و عثمان را از بین بردند.

من وارد آن بحث‌ها نمی‌خواهم بشوم. آن وقت در میان اینها عطاء بوده است. من یک روایتی دیدم البته تازگی دیدم، شاید پارسال دیدم، یکی دو سال اخیر در میان اهل سنت حضرت امیر (ع) می‌فرمایند من ابوبکر و عمر که بودند، خمس را به من می‌دادند، و من می‌گرفتم. در مصادر شیعه ندیدم. در مصادر سنی هم تازگی یک جایی دیدم. حالا نمی‌دانم یادم رفته کجا هست. یک مصدر من دیدم که حضرت امیر (ع) می‌فرمایند که تا وقتی عمر بود، خمس جنگ را که می‌کردند به ما می‌داد، به من و من می‌گرفتم. و ابوبکر هم ظاهراًش توش هست، هم

ابوبکر و عمر خمس را به اصطلاح به من می دادند می گرفتم. شاید عثمان مثلاً خمس را دیگر به حضرت چون عثمان بیشتر سعی می کرد خمس را به همان بنی امیه و مروان و اینها بدهد.

علی ای حال کیف ما کان پس یکی شهریه هایی بود که داده می شد، یکی عطاء بود، ظاهر ائمه (ع) عطا را می گرفتند، ظاهر، و شیعه هم می گرفتند. هیچ دلیلی بر منع نداریم. یکی جوایز بود. این که الان محل کلام است جوایز است. البته جوایز هم اگر نقدی بود، جایزه به آن می گفتند، گاهی هم زمین بزرگی، یک زمین فرض کنید معدنی مثلاً معدن نمک، معدن فیروزه، معدن سنگهای خوب، مثلاً زمینی در حدود مثلاً پنجاه هزار هکتار، دویست هزار هکتار، این را هم اصطلاحاً به آن اقتاع می گفتند. اقتاع، همزه وقاف و تاء حتی و عین، اقتاع. که عرض کردم الان در لغت عرب کلمه فتودالسم را اقتاعی معنا می کنند، الاقتاعیه. لذا مثلاً آنها کلمه اقتاع را مثل فتودال، اما فتودال اصطلاحاً نیست، مراد کسانی است که زمین های بزرگ داشتند. مثل فرض کنید زمین های دویست هزار هکتاری، سیصد هزار هکتاری. چون در اسلام بنا به این بود هر کسی که احیا بکند، به همان مقدار احیا ملکش بشود. اما این به بخشش خلیفه سیصد هزار، خب سیصد هزار هکتار را که نمی توانست احیاء بکند، پانصد هزار هکتار را، این کار را عرض کردیم پیغمبر اکرم (ص) شروع کردند. اصلاً در کتب اهل سنت بایی دارند به نام اقتاعات النبی (ص). این را هم من در خلال صحبت ها اشاره کردم. دیگر صحبت های خاصی دارد. حماء دارد رسول الله (ص)، اقتاع دارد، لکن آن که الان متعارف بوده در روایات ما جوایز بوده است.

پس در اینجا اگر شما بخواهید مجموعه را در نظر بگیرید، از یک طرف ائمه علیهم السلام قیام مسلحانه علیه دولت نکردند، اگر کرده بودند قطعاً جوایز را نمی گرفتند. یا قطعاً مقابل جوایز موضع می گرفتند. از آن طرف هم روایاتی آمده که ائمه علیهم السلام گرفتند، حالا آنها سنداً خالی از مناقشه نیست. حالا ما گفتیم مجموعه روایات را بخوانیم. در این منظومه فکری می خواهیم درستش بکنیم کار را.

گرفتن این جوایز از سلطان چه حالتی دارد.

س: استاد ببخشید قیام امام حسین (ع) مگر قیام مسلحانه نبود؟

ج: قیام امام حسین (ع) بلاشکال بود. اما خب خصوصیتی داشت و بعدش هم می گویند بیعت کرده بودند. آن طرف هم مثلاً به شرایط عمل نکردند. حالا آن بحث امام حسین (ع) را که ما یک بحث غیبی هم می دانیم. حالا آنها را الان وارد نشویم. ما مرادمان از امام سجاد (ع) به بعد است.

س: مافوق تجزیه و تحلیل

ج: بله، آن مافوق فقه است ظاهراً.

بله، روایتی را که دیروز خواندیم که فضل، فضل بن ربیع که وزیر دربار اصطلاح امروزی‌ها وزیر دربار، اصطلاح سابقی‌ها حاجب، حاجب هارون بود، پولی را آورد هارون برای موسی بن جعفر (ع) ایشان قبول نفرمودند. ایشان گفت تو را به خدا قسمت می‌دهم ناشد تک بالله، به ابو الفضل قسم، ناشد تک بالله، آن لا ترد، ردش نکن، عصبانی می‌شود برای ما در دسر درست می‌کند. قال اعمل به دیروز خواندیم اعمل به ما احببت، لکن احتمالاً دارد اعمل به ما احببت، خودت تصرف کن، من نمی‌گیرم. البته این اگر باشد فرقی این است. اگر حضرت نگرفته باشند و گفته باشند به حاجب، در دفتر هارون آمده که این مقدار پول برای موسی بن جعفر (ع)، چون او خورده دیگر طرف، برنگردانده است. اگر بر می‌گرداند در دفتر هم خط می‌خورد.

به هر حال گاهی می‌شود چون گاهی می‌شود که مثلاً یک کسی می‌نویسد ما پول به آن آقا دادیم، او می‌گوید ما نگرفتیم، گاهی این دو تا با همدیگر اختلاف دارند. این سر اختلافشان مال همین است. ممکن است نگرفته به طرف گفته خودت می‌خواهی بردار، واسطه گرفته، در حساب به اسم ایشان تمام شده است.

عرض کنم حدیث بعدی را حدیث ۱۱ شماره ۱۱، و عنه عن علی بن ابراهیم، باز مرحوم شیخ صدوق ضمیر عنه به صدوق بر نمی‌گردد، ضمیر عنه به احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، مرحوم صدوق از احمد بن زیاد، عن علی بن ابراهیم، دیروز توضیحات سند را دادیم، تکرار نمی‌کنیم. عن محمد بن الحسن، در این کتاب مرحوم وسائل حالا این چاپ ما محمد بن الحسن آمده اما من چاپ خود عیون اخبار دستم نیست، بحار از این نقل کرده محمد بن حسین، علی ای حال نمی‌شناسیم حالا حسن یا حسین، محمد بن حسن مدنی یا حسین مدنی، عن عبدالله بن فضل، اگر اینها درست باشد، ظاهراً حدیثش شفهی باشد، بعید است کتاب باشد.

به نظرم در کتاب عیون اخبار الرضا ابی عبدالله دارد. اینجا عبدالله بن فضل دارد. پسر فضل است، به هر حال نمی‌دانم ابی عبدالله است؟ عن ابیه، اینها که از سلطه هستند دیگر، اینها از دستگاه هستند. ان الرشید امر باحضار موسی بن جعفر علیهما السلام یوما فاکرمه و اتی بها بحقة الغالیه، غالیه در آن زمان انواع غالیه بوده نه یکی، یک نوع به اصطلاح مجموعه عطور را درست می‌کردند، از زعفران و عطر و انواع اینها را یک نحو خاصی، آن وقت مثلاً به محاسن، به صورت، به عمامه طرف می‌زدند، این خودش یک نوع اکرام بوده به اصطلاح غالیه. فغلاها مثلاً این طور.

ففتحها بیده، آن وقت این را خودش باز کرد، فغلفه بیده، غلفه همین، یعنی جعل علی بدنه من الغالیه، این را غلفه می گفتند. ثم، روشن شد؟ مثلاً عطر و یک نوع مجموعه ای بوده عرض کردم در کتب طب قدیم اصلاً یک بابی دارند، در باب انواع غالیه، و انواع غالیات که این غوالی را چطور درست می کردند، از مواد مختلف چون اضافه بر جهات خوشبویی سعی می کردند یک جهات دارویی هم داشته باشد. مثلاً اعصاب را آرام بکند، پوست را نرم بکند الی آخره.

ثم امر ان یحمل بین یدیه خلع و بدرتان دنانیر، آن وقت رسم بوده، مثلاً یک مقدار خلع، خلع در اینجا لباس های فاخر، یا حالا لباسهای دوخته یا غیر دوخته مثل لباده و اینها، جلوی حضرت، یک غلامی جلوی حضرت اینها را می بردند که مردم ببینند دستگاه ببیند. بدرتان دنانیر، بدره در اصطلاح آن زمان ده هزار تا بوده، استانداردش مثل این بسته های صد تومانی هست، آنها بسته ده هزار بوده، لکن بدره را بیشتر به دسته ده هزار درهمی هم می گویند. ده هزار درهم. آن وقت این ده هزار دنانیر بوده، دو تا ده هزار بیست هزار دینار بوده است.

فقال موسی بن جعفر سلام الله علیه والله لو لا انی اری من ازوجه بها من عزاب بنی طالب لئلا ینقطع نسله ما قبلتها ابدًا؛ این نشان می دهد به هر حال اگر ائمه (ع) هم، سند حدیث روشن نیست، مشکل دارد. اگر هم قبولی بوده روی عناوین ثانوی بوده است. مثلاً اینها دارند سعی می کنند بنی عباس سعی می کنند نسل امیر المومنین (ع) را از بین ببرند، من به عکس با پول خود اینها کاری می کنم این نسل زیاد بشود. یعنی دقیقاً خلاف آن هدفی که برنامه ای که اینها دارند. چون اینها دارند نسل امیر المومنین (ع) را کم می کنند. من می گیرم با همین پول ازدواج می کنند که نسل زیاد بشود.

س: پس پول حرامی نبوده است

ج: پول که امام (ع) می توانستند بگیرند. مالک اصلی امام بودند. ما می گوئیم بحث سیاسی و اجتماعی اش این بوده که نگیرند. علی ای حال این روایت هم الان سند ندارد. عرض کردیم به لحاظ سند برسیم، مشکل دارند. و این هم یک چیزی است. معلوم می شود که به هر حال این مطلب مطرح بوده که گرفته بشود به اصطلاح جوایز سلطان، آنها به اصطلاح گرفته بشود و به آن عمل بشود.

حدیث شماره ۱۲ و عن علی بن عبدالله وراق دیروز عرض کردیم اینها، دیگر چون سند حالا تمام بشود دیگر تا آخرش، اینها چند تا سند است که بر می گردد به عن عثمان بن عیسی بد نیست، سفیان بن نزار که نمی شناسیم. فی حدیث البته این هم اگر باشد، احتمالاً حدیث شفهی باشد.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۱۳۹۵/۰۲/۲۵

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۸

جلسه: ۱۰۳

بله، حکي عن الرشيد ان موسى بن جعفر عليهما السلام دخل على يوما فاکرمه ثم ذکر انه ارسل اليهم مأتين دينار، اين هم يك حديث

ديگري است که برای امام (ع) پول فرستادند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين